

اصلاحات، هم استراتژی هم تاکتیک

(نقدی بر اصلاح طلبی ناتمام)

گفت و گو با سید غلامحسین حسن تاش

f-hassantash@mail.com

■ از نظر شما چه انتقاداتی را می توان به جریان اصلاحات و اصلاح طلبان وارد دانست؟ آیا اصلاح طلبان توانسته اند از تمامی توان و امکانات خود برای پیشبرد اصلاحات بهره جویند؟ آیا جنبش اصلاح طلبی با بن بست هایی مواجه گشته یا خیر و اگر چنین است، چگونه می تواند از این بن بست ها خارج شود؟

□ ابتدا باید عرض کنم که امروز بیش از هر زمان دیگری نقد اصلاحات (آنچه که در سال های اخیر با عنوان جنبش اصلاحات انجام شد و کسانی که مدعیان و مدیران اصلاحات بودند) اهمیت یافته است. چرا که از سویی در طول دوران بعد از انقلاب، این جنبش، اتفاق بزرگ و مهمی بوده است که رخ نموده و از سوی دیگر، مردمی که دچار استبدادزدگی تاریخی بوده اند، یک بار به شکل بسیار قوی رأی خود را باور کرده و تأثیر گذاری خود را احساس نمودند و اگر این روحیه دچار سرخوردگی بشود، ممکن است استبدادزدگی تاریخی دوباره احیا شود.

علاوه بر این جنبش اصلاح طلبی، نارضایتی های انباشته مردم را تخلیه کرد. بن بست های این جنبش ممکن است موجب شود عده ای به جای این که از فرصت به دست آمده برای بازنگری استفاده کنند به سمت انزواطلبی بروند.

در ایران براساس سابقه تاریخی که وجود دارد، کارهایی را بد و اشتباه انجام می دهیم و سپس نسبت به اصل و منطبق آن کار مایوس می شویم و اغلب بازنگری و بررسی نمی کنیم که شاید در نحوه انجام کار و روش ها مشکل داشته ایم و باید نسبت به جزئیات تجدید نظر کنیم. گاهی هم در واقع، کار دیگری را با عنوان دیگری انجام می دهیم، به عنوان مثال عملاً کار دیگری انجام می دهیم ولی اسمش را اصلاحات می گذاریم و چون به موفقیت دست نمی یابیم، نسبت به آن عنوان (و در این مورد، نسبت به اصلاحات) مایوس می شویم. نگرانی اصلی من این است که در این مقطع نیز جامعه، روشنفکران و مردم ما براساس بن بست هایی که در اصلاح طلبی برایشان ایجاد شده است، نسبت به اصلاحات مایوس شوند و این آفت بزرگی خواهد بود.

واقعیت این است که راهی به جز اصلاح گری وجود ندارد. دنیای امروز دنیای انقلاب نیست و زمینه جنبش های اجتماعی براندازانه وجود ندارد. شرایط بین المللی نیز این روش را اقتضا نمی کند و خسارات بسیار سنگینی را به جامعه تحمیل می کند. همان طور که از عنوان انتخاب شده نیز پیداست، اصلاحات هم تاکتیک است و هم استراتژی و نقد اصلاحات می تواند ما را از این یأس و انفعال خارج کند. نقد سبب می شود که این باور را داشته باشیم که اصلاحات امکان پذیر است و چنانچه به مشکلات و معضلاتی برخورد کردیم، در جزئیات و روش ها بوده است و باید در آنها تجدید نظر کرد.

مقدمه دیگری که باید مطرح کرد این است که طرح نکات منفی و نقد این جریان به هیچ وجه نافی دستاوردهای بزرگی که اصلاحات داشته، نیست. از جمله این دستاوردها، جلوگیری از روندی است که منجر به قتل های زنجیره ای شد. در اینجا ما قصد نداریم به عملکرد نیروهای معارض و در واقع محافظه کاران بپردازیم و فکر

جنبش اصلاح طلبی،
نارضایتی های
انباشته مردم را تخلیه
کرد. بن بست های این
جنبش ممکن است
موجب شود عده ای
به جای این که از
فرصت به دست آمده
برای بازنگری
استفاده کنند به سمت
انزواطلبی بروند

نگرانی اصلی من این
است که در این مقطع
نیز جامعه،
روشنفکران و مردم ما
براساس بن بست هایی
که در اصلاح طلبی
برایشان ایجاد شده
است، نسبت به
اصلاحات مایوس
شوند و این آفت بزرگی
خواهد بود

واقعیت این است که راهی به جز اصلاح‌گری وجود ندارد. دنیای امروز دنیای انقلاب نیست و زمینه جنبش‌های اجتماعی براندازانه وجود ندارد. شرایط بین‌المللی نیز این روش را اقتضا نمی‌کند و خسارات بسیار سنگینی را به جامعه تحمیل می‌کند

طرح نکات منفی و نقد جریان اصلاحات به هیچ وجه نافی دستاوردهای بزرگی که اصلاحات داشته، نیست. از جمله این دستاوردها،

جلوگیری از روندی است که منجر به قتل‌های زنجیره‌ای شد

می‌کنیم کم و بیش همه می‌دانند که اصلاحات زیر فشار این نیروها بوده است. چنانچه بخواهیم فهرست‌وار به نکاتی در نقد اصلاح‌طلبان و مدعیان جنبش اصلاح‌طلبی اشاره کنیم، اولین مسئله‌ای که قابل بررسی است، منفعل بودن جریان اصلاحات و مدیران اصلاحات است. نضج گرفتن جنبش فعلی اصلاحات در ایران همانند چیزی بود که در انقلاب‌ها رخ می‌دهد و در انقلاب ایران نیز با وضوح بیشتری رخ داد. انقلاب باشتاب به پیروزی می‌رسد و انقلابیون فرصت کافی برای این که برنامه و نقشه روشنی برای اداره جامعه و طراحی جریان اجتماعی داشته باشند، پیدا نمی‌کنند. برای جریان اصلاحات هم شبیه چنین جریانی اتفاق افتاده است. در شرایطی که جناح چپ و اصلاح‌طلبان امروز در انفعال کامل و یأس نودوپنجاه نفرادی گمان کردند که زمینه‌های اجتماعی فراهم است و تحرکی را در اینها ایجاد کردند و به صورت کلیلاً غیرقابل باوری در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ بدون این که آمادگی داشته باشند به پیروزی رسیدند. آنها آنقدر از این اتفاق ذوق زده و شگفت زده بودند و برایشان غیرقابل پیش‌بینی بود که در آن دو-سه ماهی که تا تشکیل کابینه و شروع فعالیت دولت باقی بود هم فرصت طراحی و سازماندهی پیدا نکردند، لذا مشاهده می‌کنید که جبهه دوم خرداد عملاً بعد از پیروزی اصلاح‌طلبان به وجود می‌آید و نه سال‌ها قبل از آن. من روی این نکته تأکید می‌کنم که اگر جنبش دوم خرداد یا جبهه مشارکت و نهادهای حزبی و سازمانی اصلاح‌طلبان در دوره انزوای آنها به وجود آمده بود و در آن دوران شروع به کار تشکیلاتی و برنامه‌ریزی کرده بودند، زمانی که به قدرت و پیروزی رسیدند، دارای طرح و برنامه بودند و دچار انفعال نمی‌شدند. این انفعال مشکلات اساسی‌ای به وجود آورده که جنبش اصلاح‌طلبی باید به آن توجه کند تا اگر مجدداً برای مدتی از قدرت کنار گذاشته شد و یا کناره گرفت، این فرصت را برای سازماندهی و رسیدن به طرح و برنامه برای اداره جامعه مغتنم بداند و نه این که در لاک انزوا فرو رود.

دومین نکته‌ای که در این رابطه مطرح است، متکی شدن جنبش اصلاحات به ویژگی‌های یک فرد خاص است و در اینجا مشخصاً بحث آقای خاتمی مطرح می‌شود. من فکر می‌کنم که این یکی از آفات و مشکلات همه جنبش‌های معاصر ایران بوده است. ما در ملی شدن صنعت نفت هم این موضوع را می‌بینیم. به دلیل این انفعال - چه در جنبش ملی شدن نفت و چه در جنبش اصلاح‌طلبی - و به دلیل فقدان احزاب و گروه‌های کارآمد و گسترده و محدودیت زمانی که یک جنبش از فرصت خاص اجتماعی بهره‌مند می‌شود تا خود را مطرح کند، فرد خاصی را در رأس جنبش مطرح می‌کند و در معرض انتخاب برای مردم قرار می‌دهد. این فرد نیز از آنجا که از خاستگاه حزبی و جایگاه حزبی تام و کاملی منبعث نیست و احیاناً با خواش و تمنا در کنار این جنبش قرار گرفته، روحیات و خلقیاتش به شدت در جنبش تأثیرگذار می‌شود. در جریان نهضت ملی شدن نفت هم با بیمار شدن دکتر مصدق جنبش نیز بیمار می‌شد و با بهبود حال مصدق، جنبش نیز بهبود می‌یافت و به‌طور کلی با روحیات او وضع روحیات جنبش نیز تغییر می‌کرد. در اینجا هم شما ملاحظه می‌کنید که روحیات فردی و خلقیات آقای خاتمی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای داشته است. در صورتی که وقتی حرکت فعال و تشکل یافته وجود داشته و راهبر جنبش، منبعث از آن برنامه و تشکل باشد، شدت تأثیرگذاری ویژگی‌ها و خلقیات افراد روی جنبش نیز متقابلاً کاهش پیدا می‌کند. ■ جبهه ملی از سال ۱۳۳۸ تشکیلاتی را پایه‌گذاری کرده بود و پس از آن نهضت ملی ایجاد و نفت ملی شد. البته این تشکیلات به صورت جبهه‌ای شکل و آموزش منسجمی نداشت ولی به لحاظ زمانی پیش از نهضت ملی بود.

□ در یک حزب مقتدر و حرکت منسجم حزبی نقش افراد تا حدود زیادی تقلیل پیدا می‌کند، ولی در احزاب ضعیف و حرکت انفعالی، نقش افراد بسیار تعیین‌کننده می‌شود، به هر حال افراد، خلقیات، سلیقه‌ها و ظرفیت‌هایی دارند که وقتی نقش تعیین‌کننده و محوری پیدا می‌کنند آن ویژگی‌ها محور می‌شوند. یک جنبش اجتماعی اگر بخواهد نقش افراد را کاهش دهد، باید به تقویت بنیان‌های حزبی و ساختارهای نهادی روی بیاورد. نکته دیگری که در رابطه با نقد جنبش اصلاحات مطرح می‌شود، این است که کسانی به‌عنوان اصلاح‌گر خود را مطرح می‌کنند که خود زمانی در حاشیه قدرت بوده‌اند. پس وقتی ما بحث اصلاحات را مطرح می‌کنیم، این چنین می‌نماید که حتماً اتفاقی افتاده و اشکالی وجود داشته که ما می‌خواهیم آن را اصلاح کنیم، بنابراین این آنها را زمانی می‌توان به‌عنوان اصلاح‌گر پذیرفت که به‌طور جدی به نقد گذشته خودشان بپردازند. ما می‌بینیم که جنبش اصلاحات به نقد اساسی گذشته خود نپرداخته و حتی هم‌اکنون هم نسبت به عملکرد گذشته‌اش تعصب نشان می‌دهد. دست‌اندرکاران جنبش اصلاحات از عملکرد گذشته خودشان که اغلب با تحصیلات بسیار پایین‌تر از

وقتی حرکت فعال و
تشکل یافته وجود
داشته و راهبر
جنبش، منبعث از آن
برنامه و تشکل باشد،
شدت تأثیرگذاری
ویژگی‌ها و خلیقات
افراد روی جنبش نیز
متقابلاً کاهش پیدا
می‌کند

در یک حزب مقتدر و
حرکت منسجم حزبی
نقش افراد تا حدود
زیادی تقلیل پیدا
می‌کند، ولی در احزاب
ضعیف و حرکت
انفعالی، نقش افراد
بسیار تعیین کننده
می‌شود، به هر حال
افراد، خلیقات،
سلیقه‌ها و
ظرفیت‌هایی دارند که
وقتی نقش

تعیین کننده و
محوری پیدا می‌کنند
آن ویژگی‌ها محور
می‌شوند. یک جنبش
اجتماعی اگر بخواهد
نقش افراد را کاهش
دهد، باید به تقویت
بنیان‌های حزبی و
ساختارهای نهادی
روی بیاورد



امروز و با تجربه نزدیک به صفر انجام شده دفاع می‌کنند و توجیه می‌کنند که آن عملکرد، مقتضای آن دوران بوده است، چه اطمینانی وجود دارد که اشتباهات امروز هم در آینده به عنوان اقتضای این دوران در نظر گرفته نشود؟ هر جریان اصلاح طلبی پیش از هر چیز باید به نقد جدی خود بپردازد و بتواند اطمینان جامعه را جلب کند که اشتباهات گذشته خود را تکرار نخواهد کرد.

نقد دیگری که به این جنبش وارد می‌شود این است که جبهه دوم خرداد و جبهه اصلاحات پس از پیروزی در انتخابات - آن هم به صورت نامتحد - شکل گرفت. در ادبیات سیاسی دو تعریف حدی کاملاً متناقض در مورد اصلاحات وجود دارد. یک تعریف این است که کسانی که شرایط حکومت توتالیتر، اصلاحات را به عنوان جایگزین برای انقلاب مطرح می‌کنند، یعنی با توجه به این که انقلاب هزینه بسیار سنگینی دارد، برای تغییر حکومت و براندازی، راه حل اصلاحی را برمی‌گزینند. در تعریف دیگر گفته می‌شود در حکومت‌های مردم‌سالار، وقتی مشروعیت حکومت کاهش می‌یابد، افرادی جنبش اصلاحات را برای تجدیدنظر در اشتباهات و جلب توجه مردم و بالا بردن مشروعیت حکومت مطرح می‌کنند، یعنی نه تنها هدف اصلاحات براندازی نیست، بلکه دقیقاً برای تحکیم قدرت و حکومت مطرح می‌شود.

اما در جریان اصلاحات مورد بحث، افرادی از دو سر این طیف و افرادی از بینابین این طیف وارد شدند (ما می‌توانیم وضعیت‌های بینابین این طیف را هم تعریف کنیم)، یک عده کسانی هستند که تعارض جدی با تشکیلات قدرت ندارند، فقط مسئله‌شان این است که خودشان از قدرت رانده شده‌اند. کسانی دیگر هم هستند که تغییر محدودی را در قانون اساسی می‌خواهند، ولی مایل به تغییرات اساسی در نظام نیستند. من قصد ندارم برخورد ارزشی با این مسئله داشته باشم و بگویم کدام یک درست می‌گویند و کدام یک اشتباه می‌کنند و هیچ اشکالی هم ندارد که همه اینها به جنبش اصلاحات پیوندند، اما به شرطی که تعریف روشنی از اشتراکات و تفاوت‌های خود داشته باشند و مشخص شود که تا کجا با هم سازگار و در کجا با هم ناسازگارند، نه این که تازه در طول راه بخواهند اشتراکات خود را مشخص و تعارض‌های خود را آشکار کرده و مردم و جامعه را دچار سردرگمی کنند.

نکته بعدی که در نقد جریان اصلاحات قابل طرح است، بی بهره گذاشتن ظرفیت‌های موجود است؛ به عبارت دیگر، تمرکز توجه به نیمه خالی لیوان و عدم توجه به نیمه پر آن. در واقع تمام انرژی جریان اصلاح طلب و مدیران جریان اصلاحات متوجه این شد که چه چیزهایی ندارند و چه محدودیت‌هایی دارند. به نظر من آنها از ظرفیت‌هایی که در چارچوب قوه مقننه و مجریه در اختیارشان قرار گرفت، استفاده کافی و مطلوب نکردند. من مثالی در این رابطه می‌زنم: در ترکیه مسلمانان بعد از اربکان به طور کامل از قدرت رانده شدند، ولی آنها در کارهای شهری، اداره

شهرها و شوراهای شهر و شهرداری‌ها موفقیت و کارایی زیادی از خود نشان دادند و این موفقیت و کارایی سبب شد که مردم به آنها اطمینان کرده و بر اثر این اطمینان، آنها بتوانند قدرت بسیار محدود خود را گسترش بدهند. اطلاع‌طلبان حتی اگر در مجموعه قوه مجریه و مقننه، تنها بیست درصد از کل قدرت را در اختیار داشتند، با این وجود می‌توانستند این قدرت را با نشان دادن کارایی و جلب اعتماد مردم گسترش و افزایش دهند، اما با ترکیب یک دولت ضعیف و با متمرکز شدن تمام انرژی روی مسائل سیاسی، این فرصت‌ها از دست رفته است. بارزترین نمونه این مسئله را می‌توانیم در شورای شهر تهران و شهرداری تهران بررسی کنیم. اشتباه استراتژیکی که صورت گرفت این بود که شورایی که وظیفه داشت به حل مشکلات شهری مردم بپردازد و در یک پایتخت بزرگ، اطمینان مردم را نسبت به کارایی و توانایی اصلاح‌طلبان فراهم کند، مرکز ثقل درگیری‌های اساسی سیاسی و استراتژیک کشور شد و وضع به جایی رسید که بدترین شهرداران برای تهران انتخاب شدند و شورای شهر به بن‌بستی جدی رسید که حتی مردم را هم آزرده و خسته کرد. با همین قدرت بیست درصدی و اندک که در اختیار بود و از طریق یک قدرت مقتدر و نظام تصمیم‌گیری قوی می‌شد حریف را تحت تأثیر قرار داد تا احساس خطر کند و بفهمد که اینها با کارآمدی خود رضامندی مردم را جلب کرده‌اند، اما چنین نشد.

■ اما شوراهای شهر در شهرستان‌ها عملکرد خوبی داشتند، به خصوص در تقسیم اب شمال در دوران قحطی.

□ قطعاً همین طور است، مثال شورای شهر تهران را برای تأیید این مطلب زدم که دعوای سیاسی باید بر عهده نهادهای دیگری گذاشته می‌شد و شورای شهر تهران با اهمیت و آثار گسترده‌ای که دارد باید روی نشان دادن کارایی خود متمرکز می‌شد و از این فرصت و ظرفیت به شکل مطلوب تری استفاده می‌شد.

از نظر من یکی دیگر از انتقادهای اساسی که به جریان اصلاحات وارد است، بی‌توجهی به بسیاری از خواسته‌ها و مطالبات مردم است. جریان اصلاح طلب بر موج مطالبات مردم سوار شد و خود را مطرح کرد، ولی در عمل نسبت به بسیاری از این مطالبات بی‌تفاوت ماند و تنها بخش محدودی از این مطالبات را که مورد علاقه‌اش بود مطرح و دنبال کرد. اگر بخواهیم فهرستی از مطالبات مغفول مانده را ارائه دهیم، مجال خود را می‌خواهد، در این فرصت تنها می‌توانم به چند مورد مهم اشاره کنم: نخست روابط الیگارشیک است؛ بدون شک اگر بررسی اجتماعی صورت بگیرد، همواره یکی از نارضایتی‌های مردم، توسعه روابط الیگارشی و حاکمیت رابطه بر ضابطه در انتخابات و انتصابات کارگزاران بوده است که متأسفانه جنبش اصلاح طلبی هم این روابط الیگارشیک را ادامه داده و مشکل حاکمیت رابطه بر ضابطه را داشته است. بحث کارایی که بیشتر به آن اشاره کردم و اصلاح نظام تصمیم‌گیری نیز یکی از خواست‌های مردم بوده است. مردم احساس می‌کردند که دستگاه اجرایی از کارایی لازم برخوردار نیست و تصمیمات درستی در جهت حل مشکلات گرفته نمی‌شود و به جای این که مشکلات حل شود به تأخیر انداخته شده و دور زده می‌شود. هم‌اکنون هم مشاهده می‌کنید که این ضعف نظام تصمیم‌گیری و کارایی، همچنان ادامه یافته است. بارزترین نمونه‌ای که می‌توانم به آن اشاره کنم، مسئله بنزین است که در مقاطع تنظیم بودجه‌های سالانه و در مقاطع تنظیم برنامه‌های پنج‌ساله این مشکل، به تناوب تکرار می‌شود، ولی هیچ‌گاه یک تصمیم اساسی و جدی و همه‌جانبه درباره آن گرفته نشده و همواره مشکل به تعویق انداخته شده و حادثتر می‌شود و از این نمونه‌ها فراوان است.

یکی دیگر از مطالبات مردم که مورد بی‌توجهی قرار گرفته، مسئله مقابله با فساد اداری و حاکمیت است تا آنجا که مسائل عمدتاً سیاسی شده است. دو مثال مهم در این زمینه پرونده شهرام جزایری و پرونده نفت است.

یکی از نقدهای دیگری که من به جنبش اصلاحات دارم، حفظ "گفتمان مسلط نفتی" ملت با دولت است. دولت نفتی متکی به درآمد مستقل خارج از چرخه اقتصادی مردم، برخورد قیم مآبانه با مردم دارد. این که دولت تعیین می‌کند که مثلاً سوبسید بدهد یا ندهد و اراده انجام کارها را به‌طور کامل در دست می‌گیرد، گفتمان مسلط نفتی است که پس از محوریت یافتن نفت در اقتصاد ایران همواره در دولت‌های ایران وجود داشته است. در دولت اصلاحات هم این گفتمان مسلط روز به روز تقویت شده و در سال‌های اخیر نیز همین گفتمان حاکمیت پیدا کرده است.

مورد دیگر، پای‌بند نماندن به شعارهایی چون آزادی اطلاعات، شفافیت اطلاعات و اطلاع‌رسانی در همه زمینه‌هایی است که حتی امکان دارد به زیان خود جنبش اصلاحات هم باشد کسی که موضوع آزادیخواهی، گسترش

نکته بعدی که در نقد
جریان اصلاحات
قابل طرح است،
بی‌بهره‌گذاشتن
ظرفیت‌های موجود
است؛ به عبارت
دیگر، تمرکز توجه به
نیمه خالی لیوان و
عدم توجه به نیمه پر
آن. در واقع تمام
انرژی جریان اصلاح
طلب و مدیران جریان
اصلاحات متوجه این
شد که چه چیزهایی
ندارند و چه
محدودیت‌هایی
دارند. به نظر من آنها
از ظرفیت‌هایی که در
چارچوب قوه مقننه
و مجریه در
اختیارشان قرار
گرفت، استفاده کافی
و مطلوب نکردند

از نظر من یکی دیگر
 از انتقادهای اساسی
 که به جریان
 اصلاحات وارد است،
 بی توجهی به
 بسیاری از
 خواسته‌ها و
 مطالبات مردم است.
 جریان اصلاح طلب
 بر موج مطالبات
 مردم سوار شد و
 خود را مطرح کرد،
 ولی در عمل نسبت به
 بسیاری از این
 مطالبات بی تفاوت
 ماند و تنها بخش
 محدودی از این
 مطالبات را که مورد
 علاقه‌اش بود مطرح
 و دنبال کرد

اطلاعات و اطلاع‌رسانی، برایش نهادینه و درونی شده باشد، باید این اصل را حتی در جایی که به زیان خودش نیز هست، بپذیرد. اما شما می‌بینید که در بعضی روزنامه‌های وابسته به جریان اصلاحات، نسبت به موضوعاتی که به آن بی‌علاقه هستند، حتی حاضر به انتشار اخبار ساده بدون تجزیه و تحلیل و جانبداری هم نیستند؛ با برخی از پدیده‌ها و موضوع‌ها و رویدادها چنان برخورد می‌کنند که گویی چنین چیزی اصلاً در جامعه اتفاق نیفتاده است. مثالی که در این مورد می‌توان زد همان چیزی است که در نفت اتفاق افتاده و این موضوع کاملاً نادیده گرفته شده است.

انتقاد دیگری که می‌توان در این زمینه مطرح کرد، بی توجهی به مسئله اخلاق، هنجارهای اجتماعی و فرهنگی و غرق شدن در مسائل سیاسی است. جریان اصلاحاتی که در ایران مطرح شده، در واقع اصلاحگری دینی و اجتماعی بوده است. در نتیجه نمی‌توانست در مورد مسائل و ناهنجاری‌های اجتماعی بی تفاوت باشد. این ناهنجاری‌ها و سقوط هنجارهای اجتماعی و اخلاقی باید ریشه‌یابی می‌شد و با آن ریشه‌ها برخورد جدی صورت می‌گرفت. از نظر من یکی از ریشه‌های جدی فروریختن اخلاقی و هنجارهای اجتماعی، وجود فساد در طبقات حاکم است، واقعیت این است که متأسفانه مردم زمانی که چنین وضعیتی را مشاهده می‌کنند، خود را در بسیاری از بی‌اخلاقی‌ها مجاز و محق می‌دانند. اگر با این ریشه‌ها برخورد شود، طبیعتاً آثار اجتماعی گسترده‌ای هم خواهد داشت.

انتقاد دیگر؛ ناتوانی در سازمان دادن و نهادینه کردن ارتباط با مردم و به‌ویژه ارتباط با نخبگان جامعه است. حرکتی که با سوار شدن در اتوبوس و حضور این گونه در جامعه آغاز شد، به تدریج از جامعه و حتی از نخبگان فاصله گرفت و نتوانست این ارتباط را سازماندهی کند و این رابطه به تدریج به ضعف و خاموشی گرایش پیدا کرد، به طوری که مثلاً ما در فرایند تدوین برنامه چهارم، اوج این مسئله را مشاهده می‌کنیم. تدوین برنامه چهارم، کاملاً در غیاب روشنفکران و نخبگان جامعه صورت گرفت و به قدری بسته عمل شد که تقریباً بی سابقه است. نقد دیگری که در این رابطه قابل ذکر است، جداسدن تدریجی از پشتوانه اصلی این جنبش یعنی رأی مردم و روی آوردن بیش از پیش به چانه‌زنی در سطوح بالاست.

■ در مورد برخورد جنبش اصلاحات با حرکت دانشجویی چه نظری دارید؟

□ در این مورد بحث مفصلی قابل طرح است که شاید در اینجا مجال آن نباشد، در این حد اشاره می‌کنم که جنبش مدعی اصلاحات به دلیل همان ضعف‌های تشکیلاتی و ساختاری که اشاره شد اضافه باری سنگین را به دانشجویان و تشکل‌های دانشجویی و همچنین به مطبوعات تحمیل کرد. به هر حال هم حرکت دانشجویی و هم مطبوعات، ظرفیت‌ها و محدودیت‌های خود را دارند و خصوصاً تحمیل اضافه باری به دانشگاه‌ها ممکن است در بلندمدت آثار منفی دیگری داشته باشد.
 در پایان این گفت‌وگو لازم می‌دانم یک بار دیگر به نوعی دیگر همان نکته‌ای را که در مقدمه ذکر شد تکرار کنم که: نزاع قدرت و اصلاح طلبی، هریک الزامات خود را دارند و مردم هوشمند ما در ورای شعارها همه چیز را به خوبی تشخیص می‌دهند.

پایان علم‌آزادی

کتابسرای ناصر

- عرضه کتاب‌های قدیمی و کتب نایب
- خرید کتابخانه ملی شخصی
- تهیه کتاب‌های درج‌استثنای (تحويل به محل)

نشانی: میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، ابتدای خیابان وجدی نظری، شماره ۲۲، کتابسرای علمی ناصر

تلفن: ۶۲۹۶۲۵۹ - ۱۷۶۵۲۰۰ ۱۱۲